

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

اگر نظر رفقا باشد ما در بحث موانع استطاعت صحبت می‌کردیم البته خب موانع استطاعت مشخص است و آن چه را که در روایت و اینها آمده مواردی است که طبعاً و بالاصاله و بالطبع می‌تواند مانع از تحقق استطاعت بشود.

یکی عبارت از مرض است حالا چه بلاواسطه یا بالواسطه اگر خود آن فرد مکلف مریض بشود یا این که ممرض باشد و متعمد و مسئول نسبت به آن مریض که اقربای نزدیک باشند یا این که فردی باشد که آن به اصطلاح متکفل حتی فرد دیگری است گرچه از اقربا نباشد فرض کنید که یک شخصی است که امور یک برادر ایمانی خود را به عهده دارد! و او الان مریض شده و آن فرد الان غیر از او شخصی را ندارد باز این مسئله باز می‌تواند مانع باشد! این طور نیست که از نظر شرعی فقط ما بگوئیم که آن هایی که تحت تکفل و عائله انسان هستند مثل پدر و مادر یا زن و بچه فقط اینها می‌توانند جنبه مانعیت داشته باشند، نه، حتی اگر فرض کنید که یک شخصی که ولو غیر از اینها باشد این متکفل است، متکفل برادر او است همسایه او است و این فرد امور او را به عهده دارد یعنی از نظر عرف و از نظر واقع و تحقق خارجی این به امور او رسیدگی می‌کند رفیق او است که آن غیر از او کسی را ندارد که بتواند به او بسپرد و امور او را انجام بدهند! ببینید دایره وسیع است دایره عائلیت و دایره مسئولیت نسبت به مسئله وسیع است! و واقعا اگر شخص غیر از همین فرد مکلف، کسی را ندارد در این جا این استطاعت حاصل نمی‌شود! این باید بماند و آن ممرضیت فرد مریض را بکند در صورتی که فرد دیگری نتواند بدل از او و عوض از او باشد.

یا فرض کنید که مانند تخلیه سرب که آن هم به همین کیفیت است و امثال ذلک از آن اموری که به آن مقدمه موصله لازمه تحقق وجودی تکلیف است که از او تعبیر به مقدمات وجودیه می‌شود یا تعبیر به مقدمات عقلیه می‌شود، تفاوت نمی‌کند البته مقدمات عقلیه جنبه اوسعی از او را دارد که از جمله مقدمات عقلیه حالا فرض کنید که خود تکلیف است و بلوغ و امثال ذلک و عقل و صحت و اینها مقدمات وجودی است خب مسائل دیگر.

لذا بعضی‌ها آمدند مقدمات عقلیه را اعم گرفتند و مقدمات از مقدمات وجودی است بعضی‌ها آمدند حد فاصل قائل شدند از این نقطه نظر تفاوتی ندارد بالاخره بحث بر سر آن مقدمه موصله است

حالا در آن مقدمه موصله یا جهات خارجیّه دخیل هست مثل فرض کنید که تکلیف و عقل و اینها یا جهات خارجیّه دخیل نیست لحاظ شخصیّه است مثل اموری که پیش می‌آید یعنی سماوی یا غیر سماوی منظور بنده این بود که یا امور خارجیّه‌ای است که خود شخص در او دخالت دارد یا دخالت ندارد و به واسطه جوانب و اطراف بستن حدود و انفتاح حدود و تخلیه سرب امنیت طرقات، اینها همه از مطالبی است که خب می‌شود روی این مسئله حساب کرد.

همین طور مسائل دیگر و جهات دیگر که هست احتمال خوف به طوری که در آن قضیه امسال که پیش آمد و احتمالی که در آن جا دادند این هم از مطالبی بود که می‌بایستی روی این قضیه بیشتر تأمل می‌شد و اینها چیزهایی است که باید راجع به آن اهل خبره نظر بدهند و حالا آنها یا حکم به جواز یا حکم به منع بدهند.

طبعا به حکم عقل و سیره عقلانیّه هر دو جنبه یعنی حکم عقل که عند وجود خطاب من المولی، مکلف عقلا موظف است برای ترتیب مقدمات موصله جهت انجام تکلیف در خارج این حکم، حکم عقل است و مکلف نمی‌تواند دست روی دست بگذارد و توقع داشته باشد آن تکلیف خودش در خارج تنجز و تحقق خارجی پیدا بکند! تنجز یعنی تحقق خارجی پیدا بکند عقلاً این مسئله محکوم و باطل است و سیره عقلانیّه هم در مسئله بر خلاف این مطلب است.

وقتی که مولا یک مطلبی را عرضه می‌دارد در همه امور خارجی، شما مشاهده می‌کنید که خود شخص خودش قیام به ترتیب مقدمات می‌کند و آن مقدمات را بر حسب فهم خودش تنظیم می‌کند برای رسیدن به آن مسئله، اگر نیاز به گرفتن پاسپورت باشد خوب می‌رود به دنبال پاسپورت فرض کنید که می‌گویند که این پاسپورت یک ماه کار دارد نمی‌گذارد همان یک هفته آخر که فرض کنید که آن حمله و کاروان می‌خواهد حرکت بکند این برود دنبال پاسپورت که دیگر فرصتی نیست و فوت وقت می‌شود و عقلا او را بر این تفویت وقت مذمت می‌کنند، و نمی‌تواند بگوید من نمی‌دانستم! حتی بر این ندانستن هل لا تعلّم می‌آید چون در روز قیامت داریم هل لا عملت دارد می‌گوید من نمی‌دانستم هل لا تعلّم در این جا هست مسئله هل لا تعلّم اشاره به همین حکم عقل است.

حکم عقل برای این مسائلی که همین دیروز صحبت شد در این قضیه به همین جاها، واقعاً همه شکل پیدا می‌کند این مسائل اصولی این مسائل عقلی اینها چیزهایی نیست که فقط اختصاص به برهه دون برهه و یک موقعیت دون موقعیت داشته باشد آن چه را که تا به حال ما یاد گرفتیم و به ما آموختند در مبانی اصولی! این است که تا وقتی که حکم به دست نرسیده می‌توانی در بروی! به حکم برائت و

به حکم اباحه و به حکم فرض کنید که رفع ما لایعلمون و امثال ذلک در هر جا که می بینید که خب تکلیفی نیامده است و مقام اجمال است و مقام عدم بیان است خب در آن جا یک برائتی جاری کنید و نسبت به مسئله بگذرید!

ولی در مکتب تربیت و در مکتب تزکیه خلاف این را می گویند! می گویند باید خودت دنبال بروی! نباید بگویی که مقام اجمال است و مقام تعارض نصوص و تناقض و تضاد در نصوص است و فلان و .. یا این که مقام اجمال نص و فقدان نص و ابهام نص و از این مسائلی که خوب مرحوم آخوند، این ها را به اقسام تسعه این ها را آوردند و تقسیم کردند و فرمودند که در همه اینها حکم حکم برائت است و باید رد شد.

این تکلیف تکلیف شخصی است که می خواهد از تکلیف فرار کند! این قسم بحث و این قسم طرز مطلب راجع به افرادی است که می خواهند از زیر بار تکلیف مولا شانه خالی کنند! خب بله در مقام اجمال نص مکلف که دیگر در این جا تقصیر ندارد مطلب به او نرسیده وقتی نرسیده باید برائت جاری کند مثل سایر موارد حالا دیگر نجس است تکلیف اضافه بر او باید مترتب بشود حکم طهارت و امثال ذلک باید بکنی یا در سایر موارد شبهات تکلیفیه که در همه آنها مثل مرحوم شیخ قائل به برائت در این موارد شدند!

ولی اگر یاد رفقا باشد در مقام احتیاط و در شبهات اجمالی علم اجمالی ما در آن جا عرض کردیم بسیاری از این موارد، مورد، مورد احتیاط است! نه مورد، مورد برائت! بنده در مقام تکلیف نمی تواند خود را مجزا بداند وای وای واقعا چه چیزهایی می شنود! اصلا صوت می کشد! صوت می کشد! سرمان که اصلا چه طور به طور کلی باید این مسائل را در نظر گرفت. شارع در این جا دارد می گوید الحدود تدرء بالشبهات، قاعده کلی داده دست آدم آخر این بیان شارع که الحدود تدرء بالشبهات این چه دائره وسیعی دارد؟ چه قدر این مسئله مهم است! و مواردی را که در مورد اعراض و دماء! و دماء شارع این موارد را در نظر گرفته است که به مجرد احتمال، باید حفظ دماء بشود نسبت به آن فرد، باید این مسئله مورد توجه قرار بگیرد آن وقت در این جا کجا ما می توانیم خود را از زیر بار مسئولیت رها کنیم! و به مجرد فرض کنید که حکم برائت و حکم فرض کنید که به سایر مواردی که در اینجا خب همه آمدند و بیان کردند.

موارد که شارع در آن جا خودش قائل به تسامح است خب مشخص است در مسائل طهارات و نجاسات و امثال ذلک قائل به تسامح است. در مسائل دماء در مسائل فروج در مسائل اعراض و امثال

ذلک کجا در آن جا شارع قائل به تسامح است! در آنجا اشد احتیاطات و اشد تحقیقات و اُلزم موارد وقوف را و توقفات را در آن جا شارع آمده [لحاظ کرده] تا وقتی که حکم مسلم باشد و از هر جهتی هیچ نوع احتمالی در آن جریان حکم و در تحقق موضوع وجود نداشته باشد خب درست شد این کیفیت بیان حکم مسئله در اجراء اصول عملیه خود این در ظرف فرار از تکلیف این به اصطلاح جلوه می کند و اَلّا فرض کنید که اگر این قضیه نباشد چگونه می تواند انسان این مسئله را ندیده بگیرد خیلی توجه کنید در این مسئله بسیار مسئله مسئله دقیقی است بسیار مسئله مسئله مهم است! وقتی که نگرش ما نسبت به مبانی کلامی نگرش عبد جاهل نسبت به مولا است که عبد جاهل و زنگی و زبون نفهم و هیچ نوع دارای ثقافه و تربیت نسبت به مولا هیچ انگیزه ندارد و هیچ علم و معرفت ندارد الا اطاعت خشبانه! اطاعت حدیدیه! اسمش را می گذاریم اطاعت حدیدیه! اطاعت چُندیه! اطاعت چوبیه! اطاعت فرض کنید که مسیه و مفرغیه! این نوع اطاعت! مولا بگوید انجام می دهم نکن، نکن انجام بده بده! خب حدید هم همین است کوکش می کند می رود، کوکش می کند برمی گردد، کنترلش می کنند راهش را از این طرف می رود این نحوه اگر مبنای ما باشد خب بله! اگر این طور باشد ما دیگر همین مسائل را هم جاری می کنیم یک عملی مولا گفته انجام بده خیلی خب حالا این عمل چیست به ما چه! حقیقتش چیست به ما چه! مفهومش چیست به ما چه! چه اثراتی بر ما می گذارد به ما چه چه مراتبی برای ما می آورد به ما چه، فرض بکنید که از روی چه غرضی مولا گفته به ما چه، به ما چه، به ما چه راه بیاندازید آن طرف می شود ماچه ماچه ماچه این ها را فرض کنید که وقتی که عبد در مقام اطاعت از مولا این برداشت را دارد خیلی خب یک عملی را مولا گفته می داند بر این عمل یک بهشتی مترتب است و بهشت هم همین کیفیت حورالعین است و بر ترکش هم عقاب و دوزخ مترتب است همین مقدار، این اگر باشد خب بله دیگر وقتی که خبر رسید، حکم رسید تکلیف منجز شد آن در آن جا اقتضای تکلیف اتیان به مأمور به و تحقیق خارجی است وقتی که تکلیف در مقام اجمال بود حکم، حکم به برائت است فقط همین.

اما اگر ما آمدیم و گفتیم نه عبد به مصداق آیه شریفه باید به مقام ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون برسد الا لیعبدون الا لیعرفون برسد! کلام سید الشهداء را مد نظر قرار بدهیم که فرمود معرفه اهل کل زمان امامهم الذی یجب علیهم طاعته کلام سیدالشهدا در این مقام معرفت امام شناسنامه ای نیست آن یزید بن معاویه هم امام حسین علیه السلام را می شناخت آن شمری که دارد حضرت را شهید می کند آن هم امام حسین علیه السلام را می شناخت که آن پدرش کیست و مادرش کیست و جدش

کیست این معرفت معرفت آبدوغ خیاری است معرفت شناسنامه‌ای است که همه می‌دانند این که حضرت فرمودند که معرفت اهل کل زمان اماممهم‌امام را بشناسند یعنی چه؟! یعنی به ولایت بشناسند به نور ولایت بشناسند! به حقیقت ولایت بشناسند به واسطیت ولایت بین المبدأ و الخلق بشناسند! به تسلط و هیمنه و سیطره ولایت در همه شئون و امور عبد، بشناسند به تجلی نور ذات در این مجرای ولایت، امام را بشناسند مگر این کشک است عزیز من! این کجا آن کجا این که می‌گویند بعضی از بزرگان مرحوم آقا محمدعلی کاظمی می‌فرمود عبد در مقام عبودیت فقط باید عبادت کند کاری ندارد به این که مولا که باشد! آن قسم اول است آن عبادت عبادت چدتیّه است آن عبادت عبادت چویّه است آن عبادت عبادت مفرغیت و مسیت است آن عبادت عبادت است و الا آن عبادتی که می‌گوید لم أعبد ربّاً لم أره همین است جناب حاج محمدعلی! جناب کاظمی و کسانی که به دنبال او هستند و آن مسلک را دارند و او را ترویج می‌کنند آن عبادتی که فرض کنید که تیر از پا درآوردند و نفهمید همین است! به به، آن عبادتی که موسی بن جعفر علیه السلام صبح سر به سجده می‌گذارد و ظهر از سجده برمی‌دارد همین است شما هم همین کارها را کردید؟! یا او بیکار بود در زندان این نحوه عبادت می‌کرد هان؟! آن همین را می‌فهمید همین که شما می‌فهمی! اگر می‌فهمید دیگر صبح تا ظهر سجده کردن ندارد! آن چه حالی برای او داشت که این نحوه سجده می‌کرد آن چه حالی برای او داشت که شب در نخلستان‌ها می‌افتاد و ابودرداء می‌گفت که می‌آمدم می‌دیدم این چه بوده قضیه؟ نه نسبت به ائمه اصحاب ائمه حالا آنها ائمه هستند نه بابا اصحاب ائمه حبیب بن مظاهر وقتی که در کوفه بود حالاتش را نمی‌دانید بروید مطالعه کنید ببینید این حبیب که بوده؟ قبل از عاشورا که بوده؟ مسلم به عوسجه که بوده؟ سلمان که بوده؟ سلمان که ده درجه ایمان را طی کرد همین بود؟ وظیفه عبد فقط عبودیت است! نباید کاری داشته باشد به مولا! حالا هر کسی می‌خواهد باشد! سلمان هم همین جور بود تا این که به این مقام رسید؟ مقدار هم همین جور بود تا این که به مقام رسید؟ عمار هم همین طور بود که به این مقام رسید؟ که حضرت فرمودند عمار مع الحقّ حیث ما دام این بود؟! عمار هم به همین جا رسید یا عمار مثل پرده بین دو چشم من است معنایش این مقام از معرفت است عبد فقط باید بداند عبادت کند! تمام شد و رفت.

چرا ما باید چشم خودمان را ببندیم بر حقایق چرا مراتبی را که این مراتب وجود خارجی دارند ما می‌آییم انکار می‌کنیم چرا آخر چرا باید این طور باشد این خیلی باعث تأسف است که واقعا مسائل ما و مبانی ما و مبانی پایه‌ای ما باید جوری شکل بگیرد که آن بنایی که بر این مبانی گذاشته بشود

همین بناها باشد! چرا باید این طور باشد چرا نباید مبانی ما مبانی تربیتی و تزکیه باشد چرا نباید اصول ما بر اساس تکلیف تربیت و تزکیه و رسیدن به مقامات توحید باید پایه گذاری بشود! و از آن دیدگاه، مبانی آن اصول ریخته بشود چرا؟ خب باید به این مسائل رسید دیگر خب این مسائل مسائلی است که از پای منقل این مطالب نیامده! اینها چیزهایی است که ائمه فرمودند همین ائمه، ائمه فرمودند سلمان بحر لاینزف نفرمودند؟ این را بنده طهرانی گفتم یا امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده؟ این را امام صادق علیه السلام فرمودند راجع به سلمان یا بنده گفتم؟ این را امام صادق علیه السلام راجع به فرض بکنید که جابر بن یزید جعفی فرمودند یا بنده گفتم؟ کدام یک از این دو تا است؟ امام صادق علیه السلام امام است لاینطق عن الهوی ان هو الا وحیٌ یوحی آن امام صادق علیه السلام است خب این که این بحر لاینزف لا عمق که راجع به جابر است راجع به محمد بن مسلم است راجع به سلمان هست راجع به کمیل است راجع به میثم، راجع به میثم است که پیغمبر صلی الله علیه وآله فرمودند یک مردی را یا علی نصیب تو می کند رفیق تو می گرداند که عالم به اسرار خواهد بود تا روز قیامت این کلامی است که پیغمبر راجع به میثم فرمودند. خب این میثم امام بود یا اصحاب امام بود؟ کدام یک از اینها بودند اینها امام بودند حبیب بن مظاهر امام بود یا نه، شیعه بود! اصحاب امام بود خب تکلیف چیست ما باید کدام یک از دو طرف را بگیریم؟ این همه مردم این جوری هستند پس ما باید پایه را بر اساس او هام مردم بگذاریم، خب اکثرهم لایعلمون یا باید پایه بر اساس حق بگذاریم هر کسی می خواهد بسم الله.

پایه و اساس باید بر چه اساسی باشد این مسئله مسئله خیلی مهمی است که از آن غفلت شده باید به این مسئله رسیدگی شود اگر عبدی در مقام عبودیت به دنبال تزکیه خودش باشد آن وقت دیگر نمی گوید: برائت برائت برائت دیگر نمی گوید هل لا تعلمت را در این جا مطرح می کند به جای اجرای برائت و امثال ذلک در هزار موردی که نباید در آن جا اصل برائت و اینها جاری کرد! توقف و احتیاط را ... ما روایاتی که در احتیاط داریم این روایات از نظر حجیت کمتر از روایات برائت و اباحه اینها نیست، روایات احتیاط قف عند الشبهه و ان الوقوف عند الشبهات خیر من الاقتحام فی الهلکات امام صادق علیه السلام برای که گفته؟ برای که گفته و برای کی فرموده؟! برای همین موارد فرموده دیگر برای حفظ دماء فرموده امام صادق قف عند الشبهه، که بیخود یک نفر کشته نشود بیخود یکی آبروریزی نشود بیخود عرض یکی برده نشود، بیخود....

مسائلی امام صادق علیه السلام که می فرماید قف عند الشبهه و فان الوقوف عند الشبهات خیر

من الاقتحام فی الهلکات این مسئله باید به عنوان اصل اصولی در امور اجتماعی ما مورد توجه قرار بگیرد! پس برای که این‌ها را گفته؟ من در آوردم اینها که در کافی است! من گفتم یا نه، دیگر مسائل و مطالب دیگر خب آن دیگر حال و هوای خودش را دارد حساب خودش را دارد امام این را فرموده امام این جور صحبت نکرده امام این قسم مسئله نگفته!

مطلب در این جا زیاد است اگر من بخوام بروم در این مطلب موارد را بخوام نقل بکنم واقعاً غیر از حسرت و تأسف چیزی عائد ما نخواهد شد درست، اگر عبد در مقام عبودیت به دنبال این قضیه باشد که این عملی را که مولا می‌گوید بر اساس یک مصلحت نفسیه است عملی را که مولا می‌گوید بر اساس تقریب نفس است این عملی را که مولا می‌گوید بر اساس تجرید نفس است این عملی که مولا می‌گوید بر اساس تلطیف نفس است دیگر می‌آید برائت جاری کند؟! دیگر می‌آید بگوید به من چه مربوط است؟ دیگر می‌آید فرض کنید که در آن جا که مقام اجمال و تناقض و تعارض و اینها را بیاورد مطرح کند؟! یا نه می‌رود در به در دنبال تکلیف می‌گردد؟ در به در کتابها را می‌گردد که چه کار کنم؟ نمی‌آید بنشیند بگوید که فرض کنید برائت! خب نمی‌دانم دیگر اجمال است دیگر مطلب شبهه تکلیفیه است خب نیامده تکلیف نیامده شبهات تکلیفیه است در شبهات تکلیفیه هم خب باید برائت جاری کرد دیگر!

این شبهات تکلیفیه کجا و در چه موقع... این مسئله مسئله فهم است که بر این اساس این جا است که ما باید ملاحظه کنیم و ببینیم وقتی که مولا حکمی را القاء می‌کند عقل به هل لا تعلمت تمسک می‌کند باید بروی حدودش را در بیاوری پایت را روی آن پایت نیاندازی دستت را روی دستت نگذاری لنگت را دراز نکنی نگیری بخوابی بروی تحقیق کنی تفحص کنی این مطلبی را که مولا فرموده حدودش چیست مقدماتش چیست کیفیت تحقیق و تکوین خارجیه او به چه کیفیت است اینها را همه را در بیاوری به میزان وسع و به میزان سعة فحوص وقتی که به یک موضوع رسیدی عمل می‌کنی آن جا هم که شک می‌کنی احتیاط باید کنی باید احتیاط بکنی هر دو را انجام بدهی احتیاط نه از باب وسواسی که خب خیلی‌ها مبتلا هستند که آن اصلاً خودش غلط است، نه، احتیاط از باب انجام دادن تکلیف که این تکلیف الان باید انجام بگیرد! چه طور موقع دارو خوردن و سردرد گرفتن و روده درد گرفتن حضرت تعالی احتیاط می‌کنید دو تا دارو می‌خوری نمی‌گویی که یکی را بخورم آن یکی دیگر را برائت جاری می‌کنم دیگر خب در مقام تخییر است. اما موقع نماز که شد نه یکی را بخوان بس است دیگر آن یکی را برائت جاری می‌کنم انشاءالله رو به قبله است چه شد؟ این آن است آن فکر اول و مبنای اول می‌گوید ولش

کن یکی را خواندی بالاخره یا این طرف هستی یا آن طرف هستی آن فکر دوم و طرز فکر دوم که از این نماز اثری باید مترتب بشود بعد از آن تحقیقات و فحوصها و اینها آن می گوید دو بار بخوانی سه بار باید بخوانی چهار باید بخوانی ده بار بخوانی بیست بار بخوانی هر چه حالا اینها دیگر چیزهایی است که حالا من دارم اضافه می کنم باید به آن مرتبه ای که احساس کنی حالا دیگر مولا از تو راضی شد. نه رضایت را تحمیل کردی به او هان یک وقت ما رضایت را به او تحمیل می کنیم که خب نگفتی دیگر من هم که این جا نمی دانم قبله فلش نزده همه می آیند آسمان را ببینند خب بخوان برو نه، این نشد یک وقتی نه می خواهی رضایت را به دست بیاوری آنی را که گفته البته خب موارد فرق می کند در بعضی ها شرع قائل به تسامح است در بعضی ها نه در آن موارد باید بروی تحقیق بکنی فحوص بکنی آن رضایت را به دست بیاوری مثل مواردی که انسان در مسائل اجتماعی و اینها می بیند قضاوتی که می خواهد بین دو نفر بکند فرض کنید که یکی می آید پیش آدم شروع می کند گریه کردن فلان آدم دلش می سوزد شروع می کند ... بابا صبر کن این گریه کرده خب خیلی گریه کرده بگذار او هم بباید آن هم حرفش را بزند فلان بنشین باز اکتفا نکن بلند شو برو عمه او را ببین برو پدر و مادرش را ببین برو همسایه او را ببین همه را وقتی که من حیث المجموع دیدی برای تو یک اطمینانی نسبت به موضوع پیدا شد آن موقع باید انجام داد این حکم عقل است! سیره عقلانی خب همین است! حکم عقل این اقتضاء را می کند.

روی این جهت این مسئله خب بله وقتی مولا حکم می کند به وجوب حج یا فرض کنید که به وجوب صوم یا به وجوب صلاه آیا من می توانم عملاً کاری انجام بدهم که فردا روزه نتوانم بگیرم! اختیار روزه سلب بشود می توانم این کار را انجام بدهم یا نه؟ مثلاً فرض کنید که می دانم اگر امروز که قاعدتاً باید شش ساعت کار کنم می گویم نه امروز چهار ساعت دیگر هم کار می کنم فرض کنید که می شود ده ساعت یک پولی به دست می آوریم عیب ندارد حالا بیشتر است ولی قطعاً می دانم این چهار ساعتی که کار می کنم روی اعصابم اثر می گذارد سردرد خواهم گرفت مریض می شوم فردا از گرفتن روزه ماه رمضان می افتم! این چهار ساعت کار کردن جایز است یا نه، فکرش را کردید؟ جایز نیست! نظر مجتهدین و فقها را بنده نمی دانم این چهار ساعت موجب می شود که تکلیفی که فردا می دانم شارع مرا به حسب جری نمی توانم بگویم تکلیف نیامده آمده الان تکلیف آمده تکلیف به اول ماه رمضان آمد از اول ماه رمضان یک تکلیف کلی آمد که هر فرد فرد از ایام شهر به عنوان وجوب استقلالی من ناحیه و به عنوان وجوب ارتباطی من ناحیه اخیری این در این جا برای خودش حکم به تکلیف می آید.

وقتی که می‌گویید ماه رمضان را روزه بگیر یعنی این سی روز کتب علیکم الصیام یعنی این سی روز این سی روز را باید روزه بگیری نه کتب علیکم صیام اول یوم من شهر رمضان این جوری که نشده شب که می‌شود کتب علیکم الصیام الثانی شهر رمضان نه این جوری نیست، از اول امر آمد کتب علیکم الصیام این کتب علیکم الصیام با کتب علیکم الیوم الاول خیلی فرق می‌کند زمین تا آسمان خیلی تفاوت دارد! کتب علیکم یوم اول یعنی هیچ ارتباطی یوم ثانی به تو ندارد صبر کن بنشین تا شب شب را وقت داری نه تا همان یک دقیقه به اذان صبح مانده صبر کن هیچ نه تکلیفی هر کاری دلت می‌خواهد بکن هر شیطونی که به نظرت می‌رسد انجام بده یک دفعه یک دقیقه مانده جبرئیل آمده کتب علیکم یوم الثانی این یک مسئله است نه یک مسئله این است که از آن اول روز آخر شعبان که می‌شود یک ماه باید روزه بگیری اما این یک ماه دفعتا واحده محقق نمی‌شود کل یوم له تکلیف خاص بالنسبة له ولی من حیث المجموع یک واجب ارتباطی نه استقلالی، یک واجب ارتباطی در این جا وجود نسبت به چیز دارد آن وقت آیا شما قبل از ماه رمضان یک کاری انجام بدهید یک دفعه از پانزده ماه رمضان به بعد مریض بشوید؟! این نمی‌توانید دیگر روزه بگیرید .

اللهم صل علی محمد و آل محمد